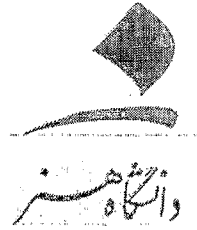


به نام خدای زیبایی‌ها

۱۱۸۹۲

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری



دانشکده:

پایان نامه تحصیلی جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد

رشته: عکاسی

موضوع:

تفاوت دیدگاه های زن و مرد در عکاسی

استاد راهنما:

آقای دکتر جواد سلیمی

موضوع:

طبیعت

استاد راهنما:

آقای دکتر جواد سلیمی

نگارش و تحقیق:

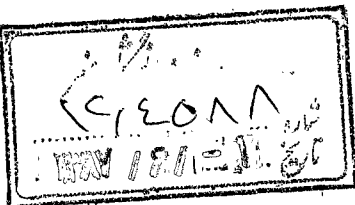
نام نگارش: فریبا اکبرپور

ماه - سال

تیر ۸۷

۱۳۸۸/۵/۱۷

رشته عکاسی
شماره ثبت: ۱۳۸۷/۵/۱۷



۱۱۸۲۹۲

تقدیم به پدر و مادر عزیزم:

با سپاس از تمامی زحمات آنها که در این چند ساله همراه و دوستی همیشگی
برایم بودند. آنها که در تمامی لحظات زندگی همپای من قدم برداشتند و در
خوشی ها و ناکامی ها همراهم بودند و آنهایی که اگر زمانه به آنها روی خوش
نشان نداد ولی ناخوشی ها را پشت در گذاشتند و با چشم هایی مملو از گذشت،
ایثار و عشق به من امید دادند و راه زندگی را به من نشان دادند.
آنهایی که نگاهشان را فانوسی کردند از جنس سپیده که روشنائی اش تا فرا
سوی امروزهایم روشن کند.

می بوسم دستانتان را

و ارج می نهم قدمهایتان را

به دکتر سلیمی برای تمامی همراهی‌هایش

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	چکیده
۳	پیشگفتار
۵	فصل اول: آیا نگاه زنان و مردان در عکاسی متفاوت است؟
۲۷	فصل دوم: فمینیسم، دیدگاه‌های نظریه پردازان
۵۳	فصل سوم: جستجو در ویژگی‌های مشترک فمینیسم و پست مدرنیسم
۷۰	فصل چهارم: نفوذ فمینیسم در زنان عکاس دوره پست مدرنیسم
۹۷	فصل پنجم: پست مدرن، فمینیسم، با دو دیدگاه و جنسیت
۱۲۱	نتیجه‌گیری
۱۳۴	منابع و مأخذ فارسی
۱۳۸	منابع و مأخذ لاتین
۱۴۰	پروژه عکس‌های عملی
۱۵۱	Abstract

« این روزها همه در باره تساوی صحبت می کنند

تنها چیزی که واقعاً مردم در آن اشتراک دارند،

این است که همه روزی می میرند.»

باب دیلن

چکیده:

پس از گذشت سالها از اختراع عکاسی، بررسی تفاوت های میان دیدگاه یک عکاس زن و مرد از مهمترین سوالات و چالش های موجود در تاریخ عکاسی جهان می باشد که همواره ذهن صاحب نظران و عکاسان را به خود مشغول کرده است.

تحقیق در این زمینه شاید در ابتدا، لازمه اش پرداختن به موجودیت زن در جامعه و سرکوب های مختلف بر او رفته در راه ابراز موجودیت اش باشد.

اواسط قرن نوزدهم و شکل گیری جنبش های مختلف آزادی خواهانه زنان که بعدها عنوان «فمینیسم» به خود گرفت؛ نقشی انکار ناشدنی در مسیر احیاء اعتماد به نفس زنان در تقابل با دیدگاه های مردانه ایفاء نمود. که به نوعی قرون بعد از خود تا به حال را تحت الشعاع خود قرار داد.

موج دوم فمینیسم جهانی دهه ۷۰، پس از گذر از مدرنیسم اوایل قرن بیستم، با جریان وسیع پست مدرنیسم گره می خورد و در یک سلسله مسائل مشترک از جمله فلسفه و نقد اجتماعی به وجوه مشترکی می رسند.

در این دوره هنر به عنوان یکی از ابزارهای بسیار مهم در خدمت پست مدرنیسم و فمینیسم، جلوه گر دیدگاه و نگرش زنانی می شود که می خواهند

زیبایی‌شناسی خاص خود را شکل ببخشند و هنر متعهدی پدید آورند که در سمت و سوی اهداف اجتماعی و بستر مسائل زنان باشد. به این ترتیب عکاسان زن بسیاری جریان هنر روز جهان را در دست می‌گیرند و هنر خود را با دیدگاه مشخص و به نوعی بیشتر معترضه در تقابل دیدگاه‌های قرن‌ها شکل‌گرفته‌ی مردان به معرض نمایش می‌گذارند.

پیشگفتار:

گذشت سالها تحصیل در مقاطع مختلف، از دبستان و راهنمایی و دبیرستان گرفته تا سالهای پر هیجان و سرشار از کنجکاوی دانشگاه، (در فضایی مملو از تناقضات و تفاوت ها)، همیشه درگیر یکی از اساسی ترین و فلسفی ترین سوالات موجود در طول تاریخ بشر بوده ام که مبنای بسیاری از تحقیقات بنیادی در مذاهب مختلف و جوامع گوناگون بوده است؛ تفاوت زن و مرد.

کنجکاوی سرشار از پیچیدگی و ابهام در معناهای موجود، همچون سرگشته ای من را به دنبال خود می کشاند و این سوال چون یک مسئله مهم و چند مجهولی درگیرم کرده است. که برآستی آیا تفاوتی بین زن و مرد وجود دارد؟ اگر وجود دارد، از کجا نشأت می گیرد؟

سرچشمه ی آن به چه چیزی بر می گردد؟ و برآستی فلسفه این خلقت در چه چیزی نهفته است؟ گستردگی این مبحث و شاخ و برگهای مرتبط با این موضوع من را روز به روز در هاله ای از ابهامات بیشتر فرو می برد، گستره ای به طول یک عمر از بچگی تا بلوغ فکری این سالها.

مسیر هنر و به خصوص عکاسی من را به نوعی در این تفکر فرو برد که شاید بتوان این امکان را در عرصه ای چون عکاسی به چالش طلبد، به این معنی که هنر از گذشته تاکنون ابزاری در مسیر انتقال اندیشه های انسان بوده، پس خواه ناخواه از مسیر این اندیشه ها می توان تفکرات و دیدگاههای متفاوت انسانی را رصد کرد. بدین ترتیب، جرقه های آن، آرام آرام و در طول مدت سه سال تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد و در محیط پر هیجان، کلاسی، و

با به نقد کشیدن آثار عکاسان مختلف با حضور خود آنها، بیشتر از همه به ارزش و اعتبار چنین تحقیقی پی بردم که شاید به توان در مقایسه ای جدی به تفاوت دیدگاه عکاسان زن و مرد، چه در ایران و چه در مقیاس جهانی، پرداخت. قبل از هر چیز برای چنین تحقیقی لازم بود، ریشه های این مبحث را به طور گسترده در سطح جوامع مختلف مطالعه کرده و به تدریج در سطوح هنری دنبال نمایم تا به نتایج حداقلی در باب وجود دیدگاه های متفاوت زن و مرد دست یابم. با این فرض که اصلاً آیا چنین دیدگاهی وجود خارجی دارد که در تعاریف هنر و اشکال مختلف اش نمود عینی پیدا کند.

در صورت اثبات چنین فرضیه ای، حقیقت چنین اختلاف دیدگاهی از کجا نشأت گرفته است و سرچشمه ی آن را در کجا بایست دنبال کرد. در این دوره با مطالعه کتب مختلف و مصاحبت با هنرمندان و صاحب نظران هنر، به مسیر انجمن جامعه شناسی ایران و گروه مطالعات زنان رسیدم که در این راه به نتایج در خوری دست پیدا کردم. که محصول آن در پنج فصل این رساله مفصلاً مورد بررسی قرار گرفته است. قبل از هر چیز لازم بود که رها از هر گونه تعصب به بررسی وجود هر گونه تفاوتی بپردازم و ریشه های آن را از قرون گذشته تا کنون مورد تحلیل و بررسی قرار دهم. فصل اول این رساله با این فرضیه آغاز میشود.

فصل اول

آیا نگاه زنان و مردان در عکاسی متفاوت است؟

فصل اول:

آیا نگاه زنان و مردان در عکاسی متفاوت است؟

آیا نگاه زنان و مردان عکاس با یکدیگر فرق دارد؟ مارگریت مید مردم شناس در سال ۱۹۷۲ گفته است که فکر فاقد جنسیت است. در نتیجه، منطقی است که دید هنری عکاس همانطور که تحت تأثیر قدر و رنگ مونیست، از جنسیت هم تأثیر نمی پذیرد. و از اواخر قرن نوزدهم، زمانی که زنان کار با دوربین را آغاز کردند. همواره این سوال مطرح بوده است که آیا عکاسان زن دارای دیدی متفاوت از مردان هستند یا خیر.

اصولاً هر گونه اعتقاد به جداسازی جنسیتی هنری، به هر شکل و عنوانی که باشد ثمره کج اندیشی است، باطل و مردود است و هرگز نمی تواند به چیزی جز تبعیض فرهنگی تعبیر شود.

ملاک ارزش، و سنجش هنر، جنسیت و شکل لباس و رنگ پوست و سیاست نیست، بلکه کیفیت و شایستگی آثار است که باید معیار و میزان قرار گیرد. مهم نیست که عکاس زن است یا مرد، سیاه است یا سفید، تنها چیزی که اهمیت دارد کیفیتی است که اثر نهایی را از عکس گرفتن صرف و ساده متمایز کند.

آنچه مسلم است اینکه هر گونه داوری هنر نیز چه عینی و چه ذهنی و عاطفی می باید رها از تعصب و قیل و قال، فقط بر ارزش های هنری مبتنی باشد . اما در مقام عمل نمی شود فراموش کرد که سرچشمه هر گونه تفاوتی، ریشه در قرون متمادی و تفکرات برخاسته از عقل و شعور بشری دارد. پیدایش تفاوت ها را شاید بهتر باشد نه در آثار هنرمندان و عکاسان بلکه در خط کشی و مرزبندی انسان ها قرار بدهیم. ایجاد حساسیت هایی که واکنش های مختلفی را از طرف زنان در طول این سالها در پی داشته است . چه از نگاه اومانیسمی (انسان مداری) که در سراسر گفتمان شان، از انسان الگوی مردانه را در نظر داشتند. چرا که انسانی که در دوران رنسانس در مرکز جهان ایستاده بود و در دوران روشنگری خردورزی می کرد و می خواست مردم جهان را در یک قالب فکری خود خواسته بریزد، مرد و آنهم از جنس سفید و شسته رفته و پاک و منزه اروپایی بود. در تمام گفتمان های انسان مدارانه، مردان مصداق واژه های انسانیت بوده اند و زنان دیگران شمرده شده اند. از همین جهات است که فیمنیست ها نه تنها اومانیسم را عامل تسلط مردان بر زنان می دانند بلکه آن را یکی از اساس ساختار اجتماعی می دانند که زن را به حاشیه رانده است. واقعیت هم آن است که نه تنها در اومانیسم ، بلکه در بسیاری از نحله های اندیشگی دیگر در تضاد و دوگانگی های زن و مرد

و خط فارقی که میان آنها در کشیده شده، مرد به جهت برخورداری از پاره ای ویژگیهای من در آوردی که به او نسبت داده شده، در جایگاهی برتر از زن قرار گرفته است. بر اساس همین دوگانه اندیشی هاست که طوطی وار یک سلسله نسبت ها و القاب در مورد زن و مرد تکرار شده است: مرد یعنی خردگرایی، زن یعنی احساس گرایی، مرد یعنی قاطع، زن یعنی دم دمی، مرد قوی - زن ضعیف - مرد اول - زن دوم، مثبت - منفی، عمومی - خصوصی، طبیعی - مصنوعی و این شکل دوگانه اندیشیدن پیشینه ای دراز دارد و ریشه های آن را می توان در جهات و جوانبی از بینش اساطیری و دوران افلاطون و ارسطو هم دید و باز شناخت.

در آن زمان هم تسلط مرد بر زن امری موجه شمرده می شد، زنان را با محدود کردن به فعالیت های خانگی، از فعالیت های اجتماعی باز می داشتند و این را نوعی خیرخواهی مردانه جلوه می دادند. اما این منطقی سست و بی پایه و به ظاهر یونانی امروز دیگر پذیرفته نیست، انسان از آنچه می توان آن را «واقعیت های دیگر»، نامید آگاهی یافته و نوعی جایگزین سوم، برای ذهنیت دوگانه و جفتی فراهم آورده است. یونانیان باستان هر چیز را یا راست می دانستند یا دروغ.

دیگران را یا دوست می انگاشتند یا دشمن، و در یک کلام، همه چیز را رودر روی متضاد آن می پنداشتند. فقط به سیاه و سفید فکر می کردند و توان دیدن خاکستری ها را نداشتند: پیروزی - شکست، تاریک - روشن، زندگی - مرگ، آنچه را نمی دیدند یا نمی شنیدند نمی توانست وجود داشته باشد.

به این ترتیب در مقابل چنین جریانات و اتفاقاتی چنین واکنشهایی از طرف زنان ابراز می شود که به نظر طبیعی می رسد. به این معنا که جستجو در چنین انگاره هایی طرز تلقی های مختلفی را در میان آنها در بر داشت. گروهی از زنان بر آن بودند که آثار زنانه می باید با آثار مردانه تفاوت داشته باشد و هویت مستقل خود را حفظ کند. گروهی دیگر می کوشیدند که با هر ترفند و تعبیه ای که شده، مسأله را نادیده گیرند، به اصطلاح خود آن را جنسیت زدایی کند و این راهکار را تنها روش رقابت در قلمروی می دانستند که همواره زیر سیطره و نفوذ مردان بوده است. به بیان دیگر با طبقه بندی آثار هنری و عکاسی و متمایز کردن بخشی از آن مخالف بودند و آن را مترادف با تبعیض می دانستند. اما گروهی دیگر این تمایز را در سمت و سوی هویت یافتن، رسمیت یافتن و به کرسی نشاندن هنر زنان می دانستند.

این بحث و جدل‌ها تا زمان حال هم ادامه دارد و همیشه فریاد مخالفان را به همراه داشته است. گروه نخست، بر این اعتقادند که در عرصه هنر، باید فقط به کیفیت‌ها توجه داشت و ارزش‌های هنری را سنگ محک و میزان سنجش قرار داد. این گروه، پذیرش زن به عنوان سازنده بخشی از فرهنگ انسانی و به نمایش گذاشتن آثار او در کنار آثار مردان را یکی از نشانه‌های پذیرش مساوات و عدالت فرهنگی می‌دانند. اما گروه دوم، جداسازی‌ها را امری ضروری و مثبت می‌دانند و آن را گامی در جهت توانمند کردن زن و کسب هویت و استقلال او در محدوده امکانات فرهنگی می‌دانند.

این واقعیت هم وجود دارد که تعیین هویت اثر هنری و عکاسی و زیربنای تفاوت دیدگاه‌ها از نظر جنسیت به خودی خود معنایی در بر ندارد. به نظر می‌رسد چنین طبقه‌بندی‌هایی هنر زنان را هم تحدید می‌کند و هم تهدید، و حاصلی جز کاستن از ارزش آن (ارزش آثار زنان) در بر نخواهد داشت. با این باور که تقسیم‌بندی‌های مبتنی بر جنسیت، میان دو نیمه‌ی فرهنگی جدایی می‌اندازد. همچون معضلی نمادین و دیرینه، هنر زنان را از قلمرو کلی هنر و هنر جهان شمول و تصویری که همین اواخر با هزار مصیبت جدا می‌کند و آن را در طبقه‌ی تازه‌ای قرار می‌دهد که خواه ناخواه انگ «زن» بر آن خورده است. به هر

حال با بر شمردن بسیاری از مسائل، در می یابیم که در حقیقت تفاوتی آشنا را نمی توان برای تفکیک آثار زن و مرد بر شمرد و بهتر است بگوییم با این کار بیشتر به بیراه می رویم تا در پی یافتن حقیقت ذاتی موضوع. چون در اصل، تفاوتی که بتوان با مقایسه ی آثاری هنری یا عکاسی در کنار همدیگر، با نگاهی صوری و نشانه های تصویری به دریافت تفاوت آشکاری نایل شویم، وجود ندارد. اما حساسیت هایی (در پی سرکوب و خفقان و ستمی که بر زنان از طریق انحصاری کردن هنر و سلطه ی بی چون و چرای مردان بر آن رفته است) به وجود آمده است که سنسورهای زنانه یا طرفداران آزادی موقعیت زنان را به لرزه در آورده است که در طول قرن بیستم، به جد خواستار مطالبات خود (در اجتماع) و تأثیرگذاری بیشتر در جریان هنر معاصر شدند که در قالب فیمینسم پی ریزی شد و حقیقتاً از اواسط قرن نوزدهم تا به حال نقشی بسیار مهم در بازسازی نقش و عملکرد زنان، ایفا نموده است.

با بوجود آمدن این جریان به جرأت می توان گفت که زنان در بسیاری از مواقع خود را در مقابل مردان قرار داده و آنها را به مبارزه در جریانات مختلف همچون هنر فرا خواندند. خود این به قدرت رسیدن زنان باعث شد تا بسیاری از مفاهیم کلیدی تثبیت شده تا آن روزگار را به چالش کشیده شود. که به نظر

می‌رسد هرگونه تقابل یا تفاوتی را باید از این دوره به بعد جستجو کرد. به این معنی که مردان (همانگونه که در صفحات گذشته اشاره شد) در پی اثبات خود نبوده و چون که در طول قرون مختلف در جریان هنری جای پای خود را محکم کرده بودند و حال نوبت به زنان بود که حقانیت خود را به اثبات برسانند. و تاریخ را حداقل در طول آن سالها دوباره نویسی کنند. به این ترتیب جریان فمینیسم نقشی تاریخی را در طول این چند دهه بازی کرد.

این گروه از زنان کوشیدند تا تمامی معیارهای جنسیت را که سبب تبعیض و احتمالاً کم رنگ کردن هنر زنان شده است از میان بردارند. خواهان آن بودند که هنرشان تنها به میزان هنر و سنجه های هنری و به اعتبار کیفیت های موجود در آن داوری و سنجیده شود، نه معیارها و ملاحظات جنسیتی و فردی. از دیدگاه این زنان نقد هنری هم می باید بدون جنسیت باشد و هرگز جنسیت مولف در آن مطرح نشود. اما پرسشی که به میان می آید آن است که آیا ابزار سنجش و معیارهایی که زنان به آن اشاره دارند و احیاناً به آن اعتماد کرده و دل خود را به آن خوش کرده اند، واقعاً بی طرفانه هستی یافته است و بی طرفانه داوری خواهد شد؟ آیا این کار به مفهوم روی آوردن به همان معیارهایی نخواهد بود که زنان همیشه نسبت به تک سویه بودن آن اعتراض داشته آن را ساخته و پرداخته ی

فرهنگ مردسالار و یک سویه نگری های آن دانسته اند؟ آیا بهره جویی از معیارهایی که به هر حال برآمده از فرهنگی است که همواره زیر سیطره ی مردان بوده؛ بار دیگر زنان را به دام عادت ها و هنجارها و فرمول بندی های مردانه و سنت های بازدارنده ی آن نخواهد انداخت؟ تجربه نشان داده است که این ارزش ها و معیارها توان و مجال آن را دارند که خود به نحوی زیرکانه معتبر و جهان شمول و همگانی جلوه دهند، اما مسأله این است که همه می دانند در پس آنها و در نهاد، سر نخ در دست مردان بوده است. ناگفته پیداست که منظور زنان معیاری نیست که سرانجام به شیء شدگی و از خود بیگانگی زن بینجامد و تنها راه دستیابی به این هدف، تعصب زدایی از نشانه های فرهنگی است، اما اینها هم باز پای این شک و تردید به میان می آید که آیا اصلاً چنین کاری محتمل و شدنی است؟

اگر بگوییم بازنمایی زنانه (از آنگونه که پیش تر وجود داشته و به شکل پیش اندیشیده و پیش ساخته به امروز منتقل شده) کیفیتی است که ویژگی و خصلت هنر زنان را مشخص می کند.

جستجو در تفاوت نگاه عکاسان زن و مرد، ما را برای چندین بار با این

مسأله مبهم و پیچیده روبرو می کند که برآستی آیا، واقعاً تفاوتی هم هست.

گفتگوهای رین ویلیامز (Rynn Williams) با

تعداد زیادی از صاحب نظران و عکاسان مطرح جهان در

مجله American photo^۱، براساس طرح چنین

موضوعی، ما را به طور ضمنی با آراء و تفکرات آنها تا



حدودی آشنا می کند. نظراتی که تا حدود زیادی مهر تأییدی است بر نوشته های

این فصل که شاید نتوان به این راحتی ها، در باره تفاوت دیدگاه عکاسان زن و

مرد حکمی کلی صادر کرد.

تینا بارنی^۲ (Tina Barney)



^۱ مجله American photo شماره March / April به سال ۱۹۹۸

^۲ متولد ۱۹۴۵، در شهر نیویورک آمریکا بدنیا آمد او هنرمند عکاسی است که به واسطه پرتره های بسیار بزرگش از خانواده اش و دوستان نزدیکش شناخته می شود. آثار او در خانه جرج ایستمن وموزه بین المللی عکاسی وفیلم ومدرنارت آمریکا نگهداری می شود